

احیای دین و اصلاح دین داری

یاد و نام و راه متفکر مبدع و اندیشمند عارف، فیلسوف فقیه استاد علامه آیه الله شهید مطهری را گرامی می‌داریم. مردی که به‌راستی از شخصیت‌های علمی برجسته و از بزرگ‌ترین احیاگران اندیشه دینی - ملی در عصر ما بود.

مباحث و محورهای بسیاری ذیل عنوان احیاگری دینی مطرح است که به خاطر ضیق مجال، تنها فهرست اجمالی برخی از آن‌ها و «چیستی احیاء دین» را از منظر استاد شهید بررسی می‌کنیم. مسائل اصلی مبحث احیاگری عبارتند از:

الف) چیستی احیاگری

احیاگری دینی عبارت است از بازپیرایی و اخوانی‌گزاره‌ها و آموزه‌های دینی، در جهت مهجوریت‌زدایی از آن و رفع اجمال و اهمال از آن، و تصحیح سیر دین‌داری و مسیر دین‌داران، براساس انگیزه، رهیافت و روشی معین. توجه به تفاوت جنبش احیاگری و جریان‌ها و ماجراهای متشابه و مشابه (بدلی) اهمیت فراوانی دارد.

ب) خصایل عمومی جنبش‌های احیاگری و محییان

عموم خیزش‌های احیاگرانه و شخصیت‌های احیاگر دارای خصایل و ویژگی‌های زیر هستند:

۱. نقادی و آسیب‌شناسی دربارهٔ بینش، منش و کنش

دینی رایج.

۲. درد آشنایی و دغدغه‌مندی.

۳. جامع‌نگری و اعتدال.

۴. اصول‌گرایی، آرمان‌خواهی و کمال‌جویی.

۵. روش‌مندی.

۶. زمان‌آگاهی و بلاغت.

ج) اهداف و انگیزه‌های احیاگری

برحسب شرایط و جغرافیای تاریخی، اجتماعی و وقوع نهضت احیاگری و ذهنیت شخصیت اصلی جنبش یک یا چندی از موارد زیر می‌تواند هدف و انگیزهٔ احیاگری قلمداد گردد:

۱. ستردن غبار مهجوریت از سیمای دین، در عرصهٔ فهم

و باور.

۲. صیقلی کردن و زلالی‌انگیختن، بدعت‌ستیزی، مقابله

با آفت یک‌سونگری و عدم تعادل و توازن در توجه به

بخش‌های دین و مقابله با تحریف یا التقاط نظری در

نظام‌های: معرفتی، معنوی و معیشتی دینی.

۳. رفع اهمال و انعطال شریعت (در عرصهٔ فردی یا

اجتماعی، یا هر دو).

۴. اصلاح و بهنجار کردن انحراف و انحطاط ظاهر شده

در رفتار دین‌داران.

۵. احیا اجتهاد و تجهیز دین‌داران در جهت رویارویی با

تهدیدهای ایدئولوژیک از سوی ادیان و مکتب‌های رقیب.

د) رهیافت‌های احیاگران به دین

به اقتضای تحصیلات، مطالعه‌ها و ذهنیت شخصیت اصلی هر نهضت، یکی از موارد زیر می‌تواند نحوه رهیافت وی به دین را تعیین نماید:

۱. فلسفی، عقلانی.

۲. نقلی، اسنادی.

۳. اجتماعی، سیاسی.

۴. معنوی، عرفانی.

۵. پدیدارشناختی و کارکردی.

ه) روی آوردها و روش‌های احیاگری

روی آورد و روش احیاگری، تحت تأثیر دو عامل: انگیزه، و رهیافت شخصیت اصلی نهضت مشخص می‌گردد که آن روش‌ها عبارتند از:

۱. دفاع و استدلال عقلی توأم با اخوانی و بازپیرایی، به مدد فلسفه.

۲. بازپیرایی و تبیین درون دینی با اسناد و مراجعه به متون مقدس.

۳. تطبیق و قرائت علمی دین همراه بازپیرایی و آرایش، به مدد داده‌های علوم طبیعی، انسانی و اجتماعی.

۴. تبیین ایدئولوژیک دین با شرح مبادی تصویری شریعت اجتماعی آن و گسترش و ژرفایش قلمرو فقه و علوم پیرافقهی مانند: اصول فقه، قواعد فقه و فلسفه فقه.

۵. تبیین ابعاد عرفانی - معنوی دین و ترویج و تقویت معنویات جامعه.

۶. مطالعه و تشریح جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی جامعه دینی و تحریص و انگیزش اجتماعی دین‌داران.

۷. بررسی‌های روش‌شناختی و فیلسوفانه مبادی، منابع دین و معرفت دینی.

و) آفت‌های نهضت‌های احیاگری

ممکن است بر اثر افراط و تفریط یا خلط و خطا در روش، رهیافت و آسیب‌شناسی، جنبش احیاگری دچار آفت گشته و به جای احیای دین و تصحیح دین‌داری به تحریف و انحراف مضاعف بیانجامد آفت‌هایی که نهضت‌های احیاگری با آن مواجه می‌شوند، عبارتند از:

۱. انقطاع از اصول و نفی سنن و سوابق.

۲. شعارزدگی و سطحی‌نگری.

۳. اختلاط نقد وضع موجود با رد و سلب آن.

۴. شاذگرایی، قداست شکنی و در نتیجه حیرت‌افزایی

میان دین‌داران.

۵. التقاط و ظهور مشرب‌های چندرگه (تشبه و دگرگرایی).

۶. عوام‌زدگی و تشدید اختلافات فرقه‌ای و مشربی.

۷. شیاع آفت‌های روشگانی.

۸. صامت‌انگاری دین.

۹. ظهور نهضت‌های بدلی (= دین ستیزی به نام

دین‌پرایی یا دین‌آرایی).

ز) کارکردها و پی آوردهای جنبش‌های احیاگری معاصر

کارکردها و ره آوردهای احیاگری به دو دسته: عمومی و

اختصاصی تقسیم می‌شود.

از نظر مرحوم علامه اقبال لاهوری و تأیید ضمنی استاد مطهری در سخنرانی «اقبال و احیای تفکر دینی»، از حدود چهارصد سال پیش تدریجاً یک نوع رکود و رخوت علمی دینی جهان اسلام را فرا گرفته است.

حکومت‌های عثمانی و صفوی که دو قدرت بزرگ جهان اسلام در آن روزگار محسوب می‌شدند و به رغم نقاط ضعف و کاستی‌ها و ناراستی‌هایی که گریبان‌گیر این دو حکومت قدرت‌مند بود، اما به دلیل انتساب و انطباق نسبی آن‌ها به اسلام و احراز قدرت در منطقه و نیز اقتداری که در هندسه سیاسی جهان آن روز فرا چنگ آورده بودند سبب شده بود. جهان اسلام یک جامعه قدرت‌مند، سرزنده، تاثیرگذار و تعیین‌کننده در حیات جوامع بشری تلقی شود. دنیای اسلام در قلمرو تمدن و فرهنگ، دانش و اندیشه، ز رونق و نشاط نسبی برخوردار باشد؛ لیکن با سقوط این دو حکومت قدرت‌مند و تجزیه سیاسی - جغرافیایی جهان اسلام و به قدرت رسیدن عناصر وابسته به قدرت‌های غربی در کشورهای اسلامی و به زیر سلطه رفتن ملت‌های مسلمان، رکود و رکونی کور و چشم‌گیر در جهان اسلام پدید آمد تا نقش تاثیرگذار و تعیین‌کننده در عالم کنونی جهان اسلام را در نظام جهانی قدرت و در قلمرو فرهنگ جهانی (آنچنان که شایسته اسلام و پیشینه این ملت‌ها است) از آن بستانند. بدین جهت بعد از گذشت مدتی، حتی با وجود دولت نیمه جان عثمانی و از حدود دو قرن پیش به این سو شخصیت‌ها و جریان‌هایی به قصد احیا اندیشه اسلامی پیدا شدند. در عرصه جهان اسلام - البته هر یک به انگیزه‌ای و رهیافتی و با روشی خاص - مدعی احیاگری بودند. مرحوم استاد مطهری یکی از این شخصیت‌ها است که در قلمرو احیای اندیشه و فکر دینی بیش از هر کسی در عصر ما منشأ اثر بوده است.

البته وام‌داری او به دو استادش امام عزیز(ره) و علامه طباطبائی، قابل انکار نیست، در حوزه فلسفه و کلام، در قلمرو فکر و فقه و تبیین نظام‌های اجتماعی اسلام، امام و علامه سرچشمه و آبشخور اندیشه و جهت‌گیری و روی‌کرد احیاگرانه مرحوم استاد مطهری پیش از انقلاب و پس از تحقق حکومت دینی در ایران بوده‌اند. امام بزرگ‌ترین کسی بود که بر جریان تفکر در دنیای اسلام تأثیر گذاشت و اگر این جهت ملحوظ داشته شود، حرکت امثال استاد مطهری نیز که در قلمرو اندیشه پدید آورد، بخشی از افتخاراتی است که باید به نام امام ثبت شود.

احیای دین چیست؟، احیای دین یعنی چه؟ مگر دین می‌میرد که باید احیا شود! و حیات دین به چیست؟ مگر دین مرده و زنده داریم؟ کسی که دین را احیا می‌کند چه کاری انجام می‌دهد که به عملش «احیای دین» اطلاق می‌کنیم؟ قرآن کریم همواره در جای جای سوره‌ها و آیات تأکید می‌کند که اسلام عین حیات است. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ انفال/ ۲۴. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید. رسول اکرم انسان‌ها را به چه چیزی فرا می‌خواند؟ به دین اسلام. پس اسلام، مایه حیات، بلکه عین حیات است و آن چه مایه و منشأ حیات و عین حیات است نمی‌میرد، پس آن را نمی‌توان احیا کرد، زیرا تحصیل حاصل است و در فلسفه گفته می‌شود: «تحصیل حاصل محال است». پس مراد از احیای دین چیست؟ با تسامح باید گفت که احیای دین عبارت است از فعال کردن دین در قلمرو حیات انسانی (چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی)، نقش آفرینی دین در فکر و فعل انسان می‌شود حیات دین و احیای دین به اصلاح دین‌داری و احیای دین‌دار تحلیل می‌شود.

احیای دین یعنی تصحیح فهم دینی، تصحیح سیر و مسیر دین‌داری و رفتار دین‌داران. وگرنه دین هرگز نمی‌میرد. به تعبیر استاد مطهری «خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند» که از نو طلوع کند.

بنابراین تحقق احیای تفکر دینی را باید در وجود متدینان و حضور دین در عرصه حیات جست‌وجو کنیم. استاد مطهری با الهام از تعریف حیات در علم النفس و فلسفه اسلامی «حیات و احیای دین» را تبیین می‌کنند و این تبیین با بحث ما هم دقیقاً مناسب و سازگار است. ایشان می‌فرماید: «حیات، واقعیت مجهول الکنهی است که منشأ





علم و آگاهی و مایه حرکت و جنبش است. بصیرت و آگاهی، بینش و دانش و نیز فعل و حرکت، جنبش و کوشش آثار عمده حیات‌اند. ذات حیات قابل ادراک نیست. مجهول‌الکنه است، مثل وجود که کنه‌اش مخفی است، اما درکش بدیهی است و اثر آن نیز آگاهی و جنبش است.»

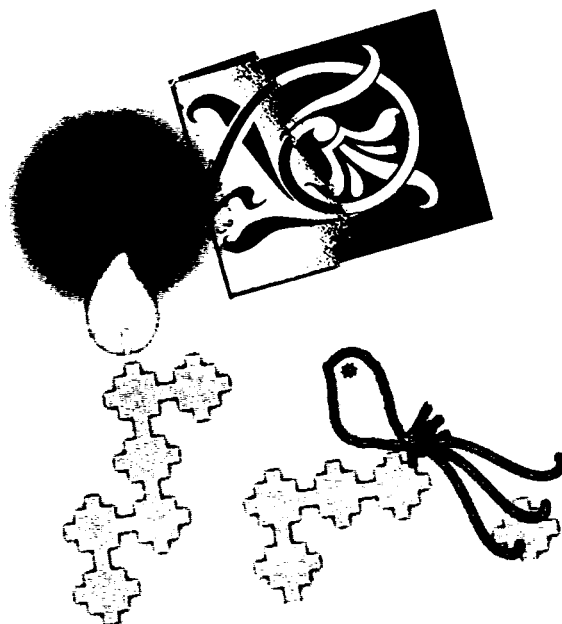
بر این اساس احیاگری دینی عبارت است از احیا دین در مقام فکر و آگاهی و در حوزه فعل و حرکت. آن‌گاه که دین‌دار در مقام فهم و فکر یا اقدام و حرکت دچار بدفهمی دین، التقاط دین با غیر دین یا تبعیض و تجزیه در اجزاء دین می‌شود و در مقام فهم یا عمل، دین متروک یا بد اجرا می‌شود و طبعاً نامطبوع و نامطلوب جلوه می‌کند، در نتیجه امامت دین اتفاق افتاده است.

خرافات را با دین در آمیختن، سنت‌هایی را که جزء دین نیست دینی قلمداد کردن، رفتارها و کردارهای غیردینی و احیاناً ضد دینی را به نام دین مرتکب شدن، دین را ناقص و ناتمام و تک‌ساحتی و یک بعدی جلوه‌گر ساختن، از مظاهر و مصادیق مرگ دین یعنی دین‌داری است. عباراتی از امیرالمؤمنین (که مرحوم استاد شهید مطهری هم به آن‌ها گاهی تمسک کرده‌اند) در خطبه پنجاه نهج البلاغه آمده است که بسیار زیبا، گویا و رسا است: «فلو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم یخلف عن المرتادین؛ اگر باطل از در آمیختن با حق جدا بشود، با حق در نیامیزد، آن‌گاه «حق» برای حق طلبان و جویندگان آن مخفی و پنهان نخواهد شد.» زیرا وقتی آثار و تظاهرات باطل با حق در آمیخته می‌شود کسی که در پی حق است آن را با باطل اشتباه می‌کند.

عکس آن هم همین طور است، یعنی اگر «حق» نیز از التباس و اشتباه به باطل خالص شود، آن‌گاه زبان بد خواهان و معاندان از کار حمله به حق کوتاه خواهد شد. وقتی حق با باطل مختلط می‌شود بدگویان و بدخواهان به حق حمله می‌کنند، چون زشتی‌های باطل را به حق نسبت می‌دهند. پس در آمیختن حق و باطل دو آسیب و آفت را متوجه حق می‌کند: چیزی به نفع باطل و چیزی به زیان حق در این میان پدید می‌آید. گاهی آثار حق در آمیخته به باطل سبب جلوه باطل می‌شود و حق طلبان آن‌گاه به سادگی نمی‌توانند حق را بشناسند و حق در پیش چشم آن‌ها پنهان می‌شود. زیان دیگر این‌که نارسایی‌ها و کاستی‌ها، کژی‌ها و ناراستی‌هایی که به ذات باطل مربوط می‌شود، به حق نسبت داده می‌شود و از این جهت نیز حق زیان می‌کند و در این میان و در مجموع این انسان‌ها بندگان که زیان می‌بینند، زیرا حق را تشخیص نمی‌دهند و از باطل نمی‌توانند بگریزند.

استاد مطهری با تمسک به بیان دیگری از امام علی علیه السلام می‌فرماید: «سنت احیاگری رسالت ائمه علیهم السلام است، نقش اصلی آن‌ها احیاگری است و با این نگاه احیاگری از دو یست سال پیش آغاز نشده است که تاریخ امامت سراسر احیاگری است، ولی احیاگری به ادوار مختلف تقسیم می‌شود و عهد اخیر از دو یست سال پیش آغاز شده است.»

متأسفانه بعد از رنسانس «سرنوشت شرق» با «سرگذشت غرب» جا به جا شده‌اند. در قرن شانزدهم با پایان قرون وسطی، غرب ده قرن فتور و رخوت، رکود و رکون، خفت و خفتگی را پشت سر گذاشت، اما از همان اوان دوره ظلمت و ذلت، خفت و خفتگی شرق به ویژه شرق اسلامی آغاز شد. آن متفکر غربی چه زیبا می‌گوید: «آن‌گاه که ما غربیان از دین خویش - که مسیحیت بود - دست شستیم، از رکود و رخوت نجات یافتیم و توسعه و ترقی نصیب مان شد و آن‌گاه که شما مسلمان‌ها از دین خویش دست برداشتید از پیشرفت و شکوفایی بازماندید.» نکته‌ای پس باریک‌تر از مو این‌جا است که جای بسی تحقیق و تدقیق است، من در مقاله‌ای به نام «علل و عوامل پیدایی و پایایی سکولاریزم» یکی از عوامل ده گانه ظهور سکولاریسم را پای بندی فرنگیان به دین تاریخ مصرف تمام شده مسیحیت در قرون وسطا عنوان کرده‌ام، با ظهور پیامبر اسلام از قرن هفتم به بعد تاریخ مصرف مسیحیت پایان یافته بود و تمسک مسیحیان به دینی که تاریخ حجیتش پایان یافته است، قهراً باید مایه ظلمت و ذلت و عقب افتادگی می‌شد. وقتی اسلام آمد باید



آمد جلوه خواهد کرد. اگر لباس فاخر و فخری را زیر و رو یا بالا و پایین به تن کنید، خجالت می‌کشید که با آن وارد اجتماع بشوید. خلفا با اسلام چنین معامله‌ای کردند.

پس رسالت همه ائمه از جمله امام علی علیه السلام احیاء گری بود، اصولاً کار امام تبیین و تفسیر است، ابلاغ مجدد است و تجدید حیات دین در عرصه عمل و اجتماع است.

چنان که پیش از این گفتیم، احیای دین در مقابل «اماتة دین»، عبارت است از احیای دین در فکر و فهم متدینان و تصحیح دین داری در عمل و رفتار دین‌داران، به همین جهت به‌طور خلاصه، احیاگری را چنین تعریف می‌کنیم: «بازپیرایی و واخوانی گزاره‌ها و آموزه‌های دینی، در جهت مهجوریت‌زدایی از دین و رفع اجمال و ابهام از دین و تصحیح سیر دین‌داری و مسیر دین‌داران، براساس انگیزه، رهیافت و روشی معین.»

البته سعی بر این شده است که با یک تعریف کامل، هر واژه‌ای بیان‌کننده مطلبی باشد با هر واژه‌ای چیزی را هرچند اکنون مجال توضیح مراد از یکایک آنها نیست، ولی جوهر تعریف عبارت است از بازگرداندن نقش حیات به دین در مقام فکر و فهم دینی و فعل و رفتار دینی. احیاگری دینی یعنی اعاده‌ی خاصیت احیاگری دین به آن در ذهنیت و عینیت جامعه.

از دهه بیست و با ظهور امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی، در ایران یک جنبش فکری و معرفتی دینی نوینی آغاز شد، هرچند پیش از هجرت علامه از تبریز به قم، امام برجسته‌ترین مدرس حکمت در حوزه قم بود و حتی در اوایل حضور علامه، امام فیلسوف اول حوزه بودند، اما به دلایلی ایشان از ادامه تدریس حکمت دست

می‌کشند و علامه ادامه می‌دهند و امام می‌کشند که با تغییر میدان عمل و روی‌کرد خود، نظام‌های اجتماعی اسلام را با یک بینش زنده و پویا تبیین کنند تا در پی آن مسئله تاسیس حکومت دینی و نظریه سیاسی‌شان را ارائه دهند و این به انقلاب اسلامی منتهی می‌شود. علامه طباطبائی نیز بنیاد یک مکتب جدید را در فلسفه می‌گذارند (که متأسفانه به جهت تاریخ‌گرایی ما ایرانیان از آن‌جا که هنوز علامه تاریخی نشده است، به مکتب فلسفی او نپرداخته‌ایم) چند سال پیش که سفری به یونان داشتم، در دانشکده فلسفه دانشگاه آتن، بحثی را تحت عنوان مکتب نو صدرایی و فلسفه معاصر ایران برای استادان و دانشجویان فلسفه طرح کردم و ویراسته آن را در کنگره ملاصدرا به نام «گفتمان فلسفی

عیسویان محمدی می‌شدند و مسیحیت را کنار می‌نهادند، اما آن‌ها به مسیحیت متمسک و متنسک ماندند، از این‌رو دچار ظلمت و ذلت شدند و درست همان زمانی که سکولاریزم ظهور کرد و دین تاریخ مصرف تمام شده به حاشیه رانده شد و مردم از یوغ سلطه مسیحیت رها شدند عهد شکوفایی فرنگ آغاز شد. برعکس از زمانی که اسلام ظهور کرد، (قرن هفتم تا قرن شانزدهم میلادی) حدود قرن دهم هجری که مسلمانها بیش از اکنون به اسلام ملتزم بودند دوران شکوفایی و رشد، بالندگی و ترقی جهان اسلام بود، عهد نشاط و سرزندگی و طراوت نسبی مسلمانان به‌شمار می‌رود و به محض این‌که از التزام به دین دست برداشتیم، عهد ظلمت و ذلت ما نیز آغاز شد.

البته از وقتی که مسیر امامت، امت عوض شد و بر جای پیامبر کسانی تکیه زدند که شایسته آن‌شان نبودند، ادوار معات دین‌داری و ایام دوری امت از دیانت محمدی آغاز شد، لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی زمام امر را به دست گرفتند وضع دین در آن عهد را این‌گونه توصیف می‌کند: «لَبِسَ الْإِسْلَامَ لَبِئْسَ الْفَرَّوْ مَغْلُوبًا.»

عبارتی بسیار رسا و گویا و در عین حال عمیق و دقیق که اسلام چونان جامه فاخری است، زیبا، کارا، برازنده قامت امتی رشید، امتی زنده، امتی پویا، امتی مترقی (پوستین لباس فاخر آن روز بوده است.) اما این لباس فاخر وارونه پوشیده شده است. وقتی جامه‌ای هرچه زیبا و کارا وارونه پوشیده شود به‌جای زیبایی، زشت و به‌جای کارایی، ناکار

نوصدرایی» ارائه کردم که در فصل نامه قیاسات شماره ده چاپ شد، نویسنده معتقد است که علامه طباطبائی سپس شاگردان ایشان از جمله مرحوم استاد شهید علامه مطهری و شیخ الحکماء المعاصرین علامه استاد جوادی آملی و استاد بزرگوار آیه الله مصباح یزدی و عرفان پژوه نام آور معاصر سیدجلال آشتیانی، بنیاد مکتب جدیدی را در بستر حکمت متعالیه صدرایی بنا نهادند، اما متأسفانه این جنبش پس از ارتحال علامه اندکی دچار رخوت و فترت شد، و خوشبختانه ظرف هفت یا هشت سال اخیر در قم موج جدیدی آغاز شده است که امید می رود - ان شاء الله - این جنبش را به اتمام برساند.

مرحوم استاد مطهری نقطه تلاقی و تبلور جریان فکری امام و علامه است و خود مجموعه ویژگی های یک احیاگر کامل و تمام عیار را داراست، چنان که گفتیم یک احیاگر اصیل دارای ویژگی های شش گانه است:

۱. نقادی و آسیب شناسی درباره فهم و فعل جاری دینی: علامه مطهری در روزگار ما یک آسیب شناس و نقاد برجسته فکر دینی و رفتار دینی بود.

۲. دردآشنایی و دردمندی: سراسر زندگی استاد گواه دردمندی و سوزوگداز اوست.

۳. جامع نگری و اعتدال: آن بزرگوار در مقام علم و عمل، جامعیت چشم گیری داشت و نیز در قلمرو بینش و عقاید اسلامی و کنش و منش دینی، اخلاقی از اعتدال تمام برخوردار بود و همه این ها در عمل احیاگرانه او تبلور داشت.

۴. روش مندی: او احیاگر حقیقی، اصیل و روش مند بود و مجتهدانه در فلسفه و کلام، فقه و حقوق و فلسفه های مضاف مانند: فلسفه اخلاق، تاریخ، اجتماع و نظریه انقلاب

و سایر حوزه ها، تحقیق و نظریه پردازی کرد و نوشت، جامعیت و روش مندی ایشان از آثار علمی بازمانده اش نمودار است، به راستی او جامع و کامل بود و در هر عرصه ای پیروز و سرافراز بیرون می آمد و اجازه نمی داد در هر جبهه ای که به دین حمله می شود چیزی بی پاسخ بماند. افکارش گره گشا و در عین حال ایجاب اندیش بود، ایجاب اندیشی او صدچندان افزون تر از سلب اندیشی و نقد و رد بود، به راستی یک مشت مطالب منفی و سطحی بر هم انباشتن، شعار دادن و انبوهی شبهه پراکندن و صرف تخریب و ویران کردن عقیده ها و باورهای مردم احیاگری نیست.

۵. اصول گرایی توأم با کمال جویی: یک احیاگر اصیل ضمن این که به اصالت ها توجه دارد، آرمان گرا و کمال جو نیز است و به نیازهای نوپدید و نظریه های جدید توأم توجه دارد. او نیز چنین خصوصیتی داشت و با این که میراث دار ذخایر معرفتی و حکمی پیشینیان بود به نظریات و مکتب های بیگانه نیز توجه داشت و به ابداع و نوآوری هم می پرداخت. وی از نظر کمیت و کیفیت، بین متفکران معاصر، بیش از همه نظریه پردازی و نوآوری کرده است و بر ذخایر معارفی اسلام و ایران افزوده است، لکن طی بیست سال پس از شهادت او به این جهت توجه کمی شده است. البته اخیراً دیده ام در برخی دانشگاه ها، رساله های خوبی راجع به ابداعات فکری آن بزرگوار در عرصه های مختلف تألیف شده است.

عز زمان آگاهی: استاد می فهمید امروز نیاز انسان ها و مسلمانان به دین از چه زاویه ای است و دین را باید چگونه عرضه کرد و این بسیار مهم است.

استاد بحثی تحت عنوان «اقبال و احیای تفکر دینی» (احتمالاً سال پنجاه به مناسبت بزرگداشت علامه اقبال) داشته که نظریات او در این بحث نشان می دهد نگاه ایشان به احیای دین از چه زاویه ای است و اگرچه به نام اقبال و احیای دین، سخن می گوید (که اقبال چنین می خواست و چنین می گفت) اما به نظر می رسد عمدتاً دیدگاه های خود را توضیح داده است. علامه مطهری و علامه اقبال تفاوت زیادی دارند. اقبال گرچه مرد بزرگی بود، اما در قیاس با استاد مطهری تک ساحتی بود، اقبال فلسفه غرب خواند، رساله اش را درباره فلسفه ایران و در واقع فلسفه اسلامی نوشت، ولی تخصص عمده او فلسفه غرب بود و تنها در همین ساحت نیز جولان می کرد.

به هر حال مرحوم استاد مطهری، گرچه در آن سخنرانی از زبان اقبال سخن می گوید، اما حرف های خودش را می زند و به همین علت روی کرد ایشان را به احیاگری در آن مقاله و سخنرانی می توان یافت.

پی نوشت

*. مطلب حاضر ویراسته ی سخنرانی جناب آقای رشاد در دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۷۹ است، که در دانشگاه پزشکی مشهد القا شده است.